

در طول دو سال گذشته، آثار متعددی از ادبیات نوین ایتالیایی به همت بهمن فرزانه ترجمه و منتشر شده و مورد استقبال خوانندگان ایرانی قرار گرفته است. درباره آثار آلبادسس پدس و گراتزیا دلدا نشست با حضور بهمن فرزانه، بلقیس سلیمانی و سیدمحمد حسینی تشکیل شد که حاصل آن از نظر خوانندگان می‌گذرد.

□ **محمدخانی:** در سال گذشته از آقای فرزانه آثار مختلفی از دو نویسنده ایتالیایی، آلبادسس پدس و گراتزیا دلدا منتشر شد. آقای فرزانه را با ترجمه صدسال تنهایی مارکز می‌شناسیم و البته کارهای دیگری هم ترجمه کرده‌اند. ابتدا از ایشان می‌خواهیم که درباره این دو نویسنده و جایگاهشان در ادبیات ایتالیا توضیح دهند و سپس کارهایی که از این دو نویسنده ترجمه کرده‌اند بیان بفرمایند.

□ **فرزانه:** خانم آلبادسس پدس پدرش کویایی است و مادری ایتالیایی دارد و خودش در سال ۱۹۱۱ در رم متولد شده و آثارش در تمام دنیا به خصوص در امریکای جنوبی و اروپا شهرت داشته است. یکی از مهم‌ترین کارهایش دفترچه ممنوع است که چند سال پیش یک فیلم تلویزیونی با توجه به این رمان ساخته شد، منتها زمانی که از طرف او را نوشت شهرتش به مراتب بیشتر شد. البته تعداد کارهایش متأسفانه بسیار کم است و در سال ۱۹۹۷ هم در پاریس درگذشت. من دفترچه ممنوع، از طرف او، دیر یا زود و عذاب وجدان او را ترجمه کردم و همچنین مجموعه‌ای از داستان‌های کوتاه او با نام تازه عروس. کتاب دیگری با عنوان هیچ یک از آنان باز نمی‌گردند در دست چاپ است که این اولین کتاب اوست و از آن، هم فیلم

سینمایی و هم یک سریال تلویزیونی ساخته شده است.

خانم گراتزیا دلدا که اهل جزیره ساردین است، دومین زنی است که جایزه نوبل را برده و تنها نویسنده زن ایتالیایی است که نوبل را برده است. دلدا فقط تا کلاس پنجم ابتدایی درس خوانده و بعداً خودش به تحصیل ادامه داده است. کتاب او بیشتر درباره جزیره ساردین است و البته چند کتاب هم درباره رم دارد، چون وقتی که با یک وکیل دادگستری که اهل رم بود ازدواج کرد، آمد و در رم زندگی کرد و زمانی که در رم بود درباره ساردین می‌نوشت. این خانم تنها نویسنده‌ای است که او را با شکسپیر مقایسه کرده‌اند، یعنی این که تمام کارهایش شاهکار است. تعداد کارهایش بسیار زیاد است، البته من در حدود بیست و پنج یا شش سال پیش یک کتاب به نام پیچک از او ترجمه کردم، اما یعدها دیدم که چون او بیش از حد در همه جا معروف است و نسل امروزی هم کارهایش را بسیار دوست دارند، فکر کردم که حیف است که در ایران این خانم ناشناس بماند، در نتیجه چندین کتاب از او ترجمه کردم و چندین کتاب هم از او در دست انتشار است.

□ **محمدخانی:** عنوان کتاب‌هایی را که از او چاپ شده و کتاب‌هایی که در دست چاپ است بفرمایید.

□ **فرزانه:** راز مرد گوشه گیر، چشم‌های سیمونه و سوسه، و آنهایی که در زیر چاپ هستند عبارت‌اند از راه خطا، رقص گردن‌بند، ایاس پورتولو پس از طلاق و سرزمین باد.

سه کتاب سرزمین باد، راز مرد گوشه گیر و رقص گردن‌بند نه زمان دارد و نه مکان، این است که خیلی راحت‌تر است و هرجایی در هر زمانی می‌تواند باشد. حریق در باغ زیتون و خاکستر دو کتابی است که امیدوارم به زودی درباره آن اقدام کنیم. خاکستر یکی از معروف‌ترین کتاب‌هایش است چون در سال ۱۹۱۶ یک فیلم سینمایی از آن ساختند و النورو دوزه که مهم‌ترین مشهورترین هنرپیشه تئاتر ایتالیا بود و با سارا برنا فرانسه رقابت می‌کرد - البته از آن خیلی بهتر بود - در آن بازی کرد و کتاب فوق‌العاده خوب است.

□ **محمدخانی:** آلبادسس پدس در آثارش اغلب به ایتالیایی بعد از جنگ اشاره می‌کند، آیا مضمون رمان‌هایش این است یا تفاوت دارد؟

□ **فرزانه:** نه، به خاطر این که خود آلبادسس پدس در زمان جوانی ضدفاشیست و جزو پارتیزان‌ها بود که مدتی را هم در زندان گذراند و فقط از طرف او درباره جنگ و زندان است.

□ **سلیمانی:** من درباره سه اثر آلبادسس پدس

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

# گفت و گو با بهمن فرزانه

# عشق و تنهایی، دلدا و دسس پدس

یعنی رمان‌های دفترچه ممنوع، عذاب وجدان و مجموعه داستان تازه عروس، مطالبی عرض می‌کنم. من ابتدا از آقای فرزانه تشکر می‌کنم که با ترجمه آثار برخی نویسندگان ایتالیایی درهای جدیدی بر روی ما باز کردند. من فکر می‌کنم مترجم حقیقی کسی است که به رغم تفاوت ذهنیت‌های فرهنگی گوناگون و زبان‌هایی که آدم‌ها با آن می‌اندیشند و به جهان نگاه می‌کنند و تربیت‌های مختلف، بتواند دست مخاطبانش را بگیرد، از یک در عبور دهد و او را وارد یک دنیای جدید بکند و او را در این دنیای جدید به تفرج وادارد، سؤال‌های آن دنیا را از آن مخاطب کند و موقعیت‌ها را برای مخاطب قابل درک کند.

خوشبختانه ترجمه‌های آقای فرزانه این در را می‌گشایند و به حق می‌توان گفت بهمن فرزانه یک مترجم زبردست است و در واقع در ترجمه آثار بیگانه به زبان فارسی، مجدداً آنها را بازآفرینی می‌کند.

در مقابل مترجمان حقیقی، مترجمینی وجود دارند که فقط پنجره‌هایی با شیشه‌های تیره در مقابل مخاطب قرار می‌دهند. منظره‌ای که تماشاگر از پشت این پنجره‌های بسته با شیشه‌های کدر می‌بیند، منظره‌ای مبهم، مه‌آلود و نامفهوم است.

ما وقتی آثار آلبادسس پدس را می‌خوانیم احساس می‌کنیم وارد یک دنیای جدید شده‌ایم، البته گاهی مخاطب توانایی ورود به دنیای اثر را ندارد. این امر به ضعف بنیة علمی مخاطب باز می‌گردد و ربطی به ترجمه ندارد. به هرحال آقای فرزانه این در را بر روی ما

باز کرده‌اند، ما از خداوند برای ایشان آرزوی توفیق داریم و امیدواریم همچنان خواننده ترجمه‌های دیگری از ایشان باشیم. و اما چنانکه گفتیم، من تنها با توجه به سه اثر از آثار آلبادسس پدس در اینجا مطالبی را عرض می‌کنم.

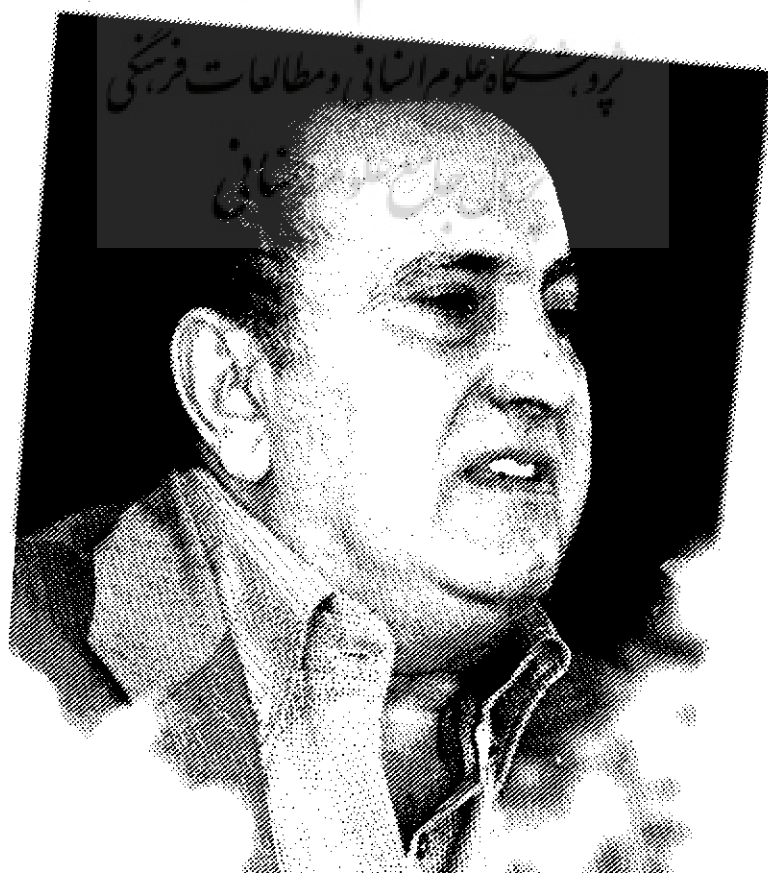
مسئله اساسی که در وهله اول قابل تأمل است، چگونگی ارتباط مخاطب با این آثار است، به راستی چرا مخاطب ایرانی با این آثار به آسانی ارتباط برقرار می‌کند؟ به نظر می‌رسد، مخاطب ایرانی به سه دلیل با این آثار به راحتی ارتباط برقرار می‌کند. اول مضامین قابل توجه این آثار است که توجه مخاطب را جلب می‌کند. دوم ساختار و شکل جذاب این آثار است که باعث می‌شود خواننده تا به انتها این آثار را با علاقه بخواند. نهایت اینکه مخاطب ایرانی وضعیتی مشابه با وضعیت توصیف شده در آثار آلبادسس پدس دارد.

من صحبت‌م را با تحلیل این مورد اخیر یعنی وضعیت مشابه ادامه می‌دهم. هر مترجمی علاوه بر اینکه باید صلاحیت برگرداندن یک متن را از زبانی به زبان دیگر داشته باشد، باید این زیرکی را نیز داشته باشد که بداند نیازهای فرهنگی کشورش چه هست، و با توجه به آن نیاز دست به ترجمه بزند، به عبارتی او باید بداند هر اثری را در چه موقعیتی ترجمه کند. به نظر می‌رسد شرایط کنونی ایران برای طرح و ترجمه آثار آلبادسس پدس بسیار مناسب است، زیرا وضعیتی که ما در آن به سر می‌بریم بسیار شبیه دنیایی است که در آثار آلبادسس پدس به تصویر کشیده شده است. ما در دوره

خاصی به سر می‌بریم، بحران گذار از سنت به مدرنیته را از سر می‌گذرانیم، در دوران بعد از جنگ قرار داریم، وضعیت بد اقتصادی را از سر می‌گذرانیم، تفاوت نگاه نسل‌ها را به ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی شاهد هستیم، و بسیاری از تبعات جنگ را در زندگی اجتماعی می‌بینیم. در آثار آلبادسس پدس نیز چنین دنیایی ترسیم شده است. فضای بعد از جنگ، فضا و پس‌زمینه اکثر آثار آلبادسس پدس است، با وجود این که سال‌ها از وقوع جنگ گذشته است، اما جنگ در همه جا حضور دارد، در زندگی فردی، در زندگی اجتماعی. نسل‌های درگیر جنگ و بعد از جنگ زبان یکدیگر را نمی‌فهمند، و یا دست کم دارای علایق مشترکی نیستند. نظام ارزشی دچار بحران می‌شود. آنچه روزی هنجار بود امروز دیگر نیست.

برخلاف نظر آقای فرزانه من معتقدم، جنگ زمینه اصلی اکثر آثار آلبادسس پدس را تشکیل می‌دهد. در دفترچه ممنوع و در عذاب وجدان، با این که حوادث سال‌ها بعد از جنگ رخ می‌دهد، اما آدم‌ها همچنان درگیر جنگ هستند و به نوعی با آن زندگی می‌کنند، و یا زندگی آنها سخت در سیطره جنگ است. برای مثال شوهر فرانچسکا، که بسیار شخص واقع‌بینی است و زمانی در جبهه مقاومت بوده و امروز مدیر مسئول یکی از روزنامه‌های معتبر ایتالیاست، همچنان با موقعیتی در دوران جنگ داشته درگیر است.

به هرحال من فکر می‌کنم وضعیت کنونی ما با وضعیتی که در آثار آلبادسس پدس توصیف شده، بسیار



مشابه است و شاید این تشابه وضعیت و موقعیت باعث شده ما از این آثار استقبال کنیم.

اما مضامین جذاب آثار دسوس پدس نیز، یکی از عوامل اقبال مخاطبان به این آثار است. دو مضمون عشق و تنهایی، از مضامین همیشگی آثار این نویسنده ایتالیایی است. این دو مضمون علاوه بر اینکه برای نوع انسان به طور کلی جذاب است، برای ما شرقی‌ها از جذابیت ویژه‌ای برخوردار است.

در رمان عذاب وجدان آدم‌ها در میان‌سالی به تنهایی وحشتناکی رسیده‌اند. لازم به ذکر است که بگویم اکثر شخصیت‌های آلبادسوس پدس در میان‌سالی به سر می‌برند و معمولاً در این سن دچار بحران می‌شوند. میان‌سالی دوره‌ای خاص در زندگی آدم است، در واقع دوره‌گذار است، گذار از جوانی به کهنسالی. میان‌سالی مرز است، مرز جوانی و پیری و قرار گرفتن در مرز خیلی وحشتناک است، آدم در میان‌سالی نه به پشت سرش تعلق دارد، و نه وارد قلمرو آینده شده است. در همین دوره است که آدمی میل دارد خود را مورد کندوکاو قرار دهد و در همین جاست که آدمی به گذشته‌اش می‌اندیشد و نگران آینده‌اش است، در یک کلام میان‌سالی دوران بحران است. شخصیت‌های دسوس پدس در دوران دفترچه ممنوع و عذاب وجدان اکثراً میان‌سال هستند.

برگردیم به مضمون عشق و تنهایی که به نوعی با همین دوره سنی یعنی میان‌سالی همخوانی دارد. شخصیت‌های آلبادسوس پدس در میان‌سالی دچار تنهایی می‌شوند، و راه‌حلی که نویسنده برای بیرون آمدن آدم‌ها از این حفره خالی و سیاه پیشنهاد می‌کند، عشق است. البته عشق به معنای ارو تیک آن نه، عشق به معنای سهیم شدن در تنهایی دیگری، به معنای پرکردن آن خلاء.

■ **فرزانه:** شما آن قدر خوب آلبادسوس پدس را

تجزیه و تحلیل کردید که بسیار بهتر از آن چیزی بود که من می‌خواستم بگویم و من در این مورد دیگر نمی‌دانم چه باید بگویم. اما فکر می‌کنم از طرف او و عذاب وجدان کتاب‌هایی هستند که باید دوبار خواند، چون که آلبادسوس پدس بیشتر در از طرف او و به هر حال یک مقدار زیادی در عذاب وجدان، اول یک چیزهایی را به خواننده می‌گوید، اما چون خواننده داستان را نمی‌داند آن طور که باید توجه نمی‌کند، در نتیجه اگر دوباره از اول بخواند نکات بیشتری را می‌فهمد. یکی از کارهای خیلی خاصی که نویسنده می‌کند در انتهای کتابش است، مثلاً در از طرف او با وجودی که بارها تکرار می‌کند «اکنون فقط در اینجا» خواننده می‌گوید اینجا کجاست و اکنون چه زمانی است. عذاب وجدان هم همین طور، نامه‌های دو دوست به یکدیگر می‌رسد و در خلال این نامه‌ها یادداشت‌های کسی دیگر وجود دارد که هیچ ربطی به این دو دوست ندارد، و خواننده مرتب از خودش می‌پرسد که این یادداشت‌ها اینجا چه می‌کند، شاید اشتباه شده است. در حالی که آنجا هم همانند از طرف او خواننده در پایان می‌فهمد داستان از چه قرار بوده است.

دفترچه ممنوع به نظر من کتاب خیلی خوبی است اما به قول انگلیسی‌ها خیلی sweet است، خیلی قشنگ و خوب است، چون فکر می‌کنم که در آن زن خیلی فداکاری می‌کند، ولی چون فداکاری و از خودگذشتگی در مشرق زمین خیلی باب است، طبعاً از آن کتاب بیشتر خوششان آمده است تا از طرف او که داستان زنی است که عصیان می‌کند و می‌خواهد چیزهایی را زیر پا بگذارد.

■ **محمدخانی:** این کتاب‌ها را که به فارسی می‌خوانیم متن بسیار خوش‌خوان و روانی دارد، آیا در زبان ایتالیایی و یا ترجمه‌های دیگر هم به همین صورت است؟

■ **فرزانه:** کتاب‌هایش خیلی روان و خوب است و من خودم چون کارهای او را خیلی دوست دارم در نتیجه بهتر ترجمه می‌کنم. من فکر می‌کنم اگر مترجم تا حدی نویسنده نباشد اصلاً نمی‌تواند مترجم شود، در نتیجه من کتاب‌های او را خیلی دوست دارم و ظاهراً هم خوب ترجمه شده است.

■ **حسینی:** خانم سلیمانی به شکل جامع درباره آلبادسوس پدس صحبت کردند، من به دلدا می‌پردازم و بعد اگر فرصت بود به تشابه دلدا و آلبادسوس پدس. در نمایشگاه امسال از دلدا دو اثر با ترجمه آقای فرزانه عرضه شده است، یکی چشم‌های سیمونه و یکی راز مرد گوشه گیر. البته آقای فرزانه آثار دیگری هم از ایشان ترجمه کرده‌اند که تا جایی که من اطلاع دارم در دست انتشار است. مثل وسوسه، پس از طلاق، سرزمین باد و راه خطا، که این آخری منتظر مجوز وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی است.

در راز مرد گوشه گیر با مردی سروکار داریم که گریخته است، نه از قانون یا زندان بلکه از خودش و خانواده‌اش. مرد به خانه‌ای روستایی و دورافتاده پناه برده و تمام دل‌نگرانی‌اش در احتمال برهم خوردن این آرامش و خلوت خلاصه شده است. کسی می‌آید، مرد هراسان زیر نظرش می‌گیرد و رفته رفته به این باور می‌رسد که به جای تنهایی یا فرار می‌تواند با او باشد و به او تکیه کند. اما این‌گونه نمی‌شود و بار دیگر مرد تجربه‌ای را تکرار می‌کند و دوباره به همان نقطه‌ای می‌رسد که در ابتدای داستان بوده است.

در چشم‌های سیمونه هم با چنین مضمونی سروکار داریم؛ با زنی که تنها و بی‌کس است. در کودکی به اجبار او را به خانه کسی فرستاده‌اند تا صاحب مال و مکنت شود. وارث آن همه ثروت شود. در اوج این تملک و تنهایی عشقی به وجود می‌آید. تصور می‌شود که این عشق راه‌گریزی است از این تنهایی. و ما باز هم با یک



نکست روبرو هستیم. سرانجام زن شکست خورده، بل به شباهتی جزئی می‌بندد و ازدواج می‌کند و روشن است که همچنان تنهاست و البته ثروتمند.

می‌بینید که نه با مضمونی پیچیده سروکار داریم نه با مضمونی جدید، حتی فرم این آثار هم پیچیده نیستند. همه چیز در بستری طبیعی و آشنا در جریان است و با این حال، هم مخاطب عام با اثر ارتباط برقرار می‌کند، هم مخاطب خاص.

عشق و تنهایی از مضامین ازلی ابدی انسان‌هاست و طبیعی است که از مضامین همیشگی هنر و ادبیات هم خواهد بود. اما آنچه این موضوع را مدام ز کلیشه و سطحی بودن نجات می‌دهد زاویه دید یا نظرگاه نگریستن ماست. وقتی راز مرد گوشه‌گیر را می‌خوانیم به رغم بافت حادثه‌ای که از مشخصه‌های یک کار سطحی و عامه‌پسند است، با کاری سطحی سروکار نداریم. چرا که هدف، نمایش تنهایی آن مرد خاص و دلسوزی ما برای او نیست. ما با وهنی سروکار داریم که انسان امروز گرفتارش شده است. زن داستان چشم‌های سیمونه هم تصویرگر همین وهن است. و اگر خوب نگاه کنیم تمام شخصیت‌های این داستان‌ها در چنبره همین وهن اسیرند. نه کشیش، نه سیمونه راهزن، نه دکتر و نه پدر و نه هیچ‌کدام از آدم‌های داستان ظالمان فطری نیستند. اینها هم، هرکدام به شکلی قربانی شده‌اند. در واقع در آثار دلدا با روح جمعی انسانی سروکار داریم و هدف نمایش تک‌افتادگی، تنهایی، عذاب‌آوری و عذاب دوستی همین روح است که البته هر بار در تصویر یک فرد تجلی می‌کند.

آقای فرزانه گفتند تنها سه اثر از نوشته‌های دلدا

بی‌زمان و مکان است، اما من که خوشبختانه به واسطه کار ویراستاری توانسته‌ام برخی دیگر از آثار دلدا را در زمان تولید و پیش از چاپ بخوانم، تصور می‌کنم که تمامی آثار او بی‌زمان و مکان هستند، اگرچه در بعضی از آنها نام مکان آمده است یا اشاره‌ای به تاریخ شده است. این بی‌زمان و مکانی خصوصاً در رابطه با جامعه ما کاملاً تجلی می‌کند. شباهت غریبی است بین آثار دلدا و آنچه امروز در جامعه ما در جریان است. یعنی همان تنهایی، همان نبودن درک متقابل، همان امیدواری‌ها و همان شکست‌ها و دوباره امید بستن‌ها. انتخاب و ترجمه آثاری با این درد مشترک، یقیناً همان‌گونه که خانم سلیمانی گفتند نشانه هوش و توجه فرزانه در انتخاب آثار است. باز همان‌گونه که ایشان گفتند در برگرداندن آثار نیز، فرزانه کاملاً موفق است و پنجره‌های تازه و کاملاً شفاف پیش روی ما می‌گشاید، اما من برخلاف ایشان اعتقادی به بازآفرینی این ترجمه‌ها در زبان فارسی ندارم. فرزانه سلیس ترجمه می‌کند، نثر او را وقتی می‌خوانیم فارسی است، اما این آثار آن طوری که مثلاً در ترجمه‌های شاملو سراغ داشته‌ایم، در زبان فارسی بازآفرینی نشده‌اند و موقع خواندن آنها به رغم شباهت‌هایی که از آن گفتم فراموش نمی‌کنیم که اثری از سرزمینی دیگر می‌خوانیم و البته این هیچ عیبی ندارد.

اما نکته‌ای که درباره فرم آثار دلدا فکر می‌کنم از قلم انداختم، سادگی و در عین حال عمق این آثار است. دلدا برای عمیق نشان دادن نوشته‌هایش آب را گل آلود نمی‌کند، بلکه به ساده‌ترین شکلی تفکر و اندیشه عمیقش را طرح می‌ریزد، در واقع آثار او به رغم سادگی،

سهل‌انگارانه نیست و به رغم دوری از پیچیده‌گویی، سطحی نیست.

این سادگی و عمق در آثار آلبادسس پدس هم دیده می‌شود، اما آثار آلبادسس پدس با آثار گراتزیا دلدا نقطه اختلافی نیز دارند. در آثار آلبادسس پدس نوعی امیدبخشی دیده می‌شود. در واقع در آثار دلدا برخلاف آلبادسس پدس عشق گریزگاه خوش سرانجامی نیست. با تکیه به این نکته با کمی هراس و احتیاط می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم. توجه مخاطب ایرانی به آثار آلبادسس پدس بیشتر از آثار دلداست. به رغم آن که هر دو از یک سرزمین‌اند و هر دو دغدغه‌های مشترکی دارند و هر دو مترجمی مشترک. تصور می‌کنم دلیل این مسئله به همین تفاوت باز می‌گردد. خوشبختانه و در کنارش بدبختانه بیشتر مخاطبان رمان امروز را خانم‌ها و آن هم خانم‌های خانه‌دار تشکیل می‌دهند. خوشبختانه، به این دلیل که این خانم‌ها کتاب می‌خوانند و بدبختانه این که دیگران کمتر کتاب می‌خوانند. آثار دلدا و آلبادسس پدس آثار ارزشمندی هستند، در این مشکلی نیست، اما رفته رفته این محدوده مخاطب باعث سفارش خلق و ترجمه آثاری خواهد شد که مخاطبانی محدود و تعیین شده دارد و این اتفاق فرخنده‌ای نیست.

□ **محمدخانی:** آقای فرزانه، شما سال‌هاست که از ایران دور هستید و در ایتالیا زندگی می‌کنید. وقتی به ترجمه‌های شما نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم که باید با آثار کلاسیک فارسی ارتباط پیوسته داشته باشید. چطور با این زبان ارتباط دارید؟ آیا هنوز هم با کارهای کلاسیک فارسی مرتبط هستید و کار شما چقدر ویراسته می‌شود که در نهایت به چنین زبانی دست



می‌یابیم.

■ **فرزانه:** من فکر می‌کنم که آدم زبان مادریش را هیچ وقت فراموش نمی‌کند، مثل دوچرخه سواری می‌ماند که حتی اگر سال‌ها هم سوار دوچرخه نشوی باز هم بلد هستی. من متأسفانه خیلی کم فارسی می‌خوانم، اما وقتی ترجمه را شروع می‌کنم لغات خود به خود می‌آیند، به خصوص این آثار گراتزیا دلدا و آلبادسس پدس آنقدر روان و خوب هستند و من آنقدر این آثار را دوست دارم که گاه‌گاهی یک لغاتی به ذهنم می‌آید که گمان می‌کنم نکنند این لغت را از خودم ساخته‌ام، اما بعد می‌بینم نه، آن لغت را درست به کار برده‌ام. دربارهٔ ویراستاری باید بگویم انتشارات ققنوس ناشر خوبی است، در این مورد و در موارد دیگر بعضی از ویراستارها نمی‌دانم چرا گمان می‌کنند که مترجم احمق است یا اشتباه کرده، جملات صحیح او را اشتباه می‌نویسند و مترجم بدبخت باید غلط نامه بدهد که این غلط است و آن درست است. فکر می‌کنم برخی ناشران چند ویراستار دارند و متن دست به دست می‌چرخد و در انتها بسیار بد فهمیده می‌شود و این قضیه تقصیر ویراستار است.

□ **محمدخانی:** با آثار کلاسیک فارسی مثلاً گلستان سعدی الان در ارتباط هستید؟

■ **فرزانه:** من این کتاب‌ها را قبلاً خوانده‌ام ولی الان متأسفانه آثار فارسی را نمی‌خوانم.

□ **سلیمانی:** من در ادامهٔ صحبت خود، یعنی در ادامهٔ این موضوع که چرا آثار آلبادسس پدس در ایران با استقبال مواجه شده‌اند، به مسئلهٔ فرم و ساختار می‌پردازم.

از سه اثری که در اینجا نام بردم دو اثر آن به شیوهٔ

مراسله‌ای یا نامه‌نگاری و یادداشت‌های روزانه نوشته شده‌اند و یکی از آنها مجموعه داستان کوتاه است. حالا سؤال این است که چرا این شیوه که در واقع می‌توان به آن نام «روایت کلاسیک» داد، اینقدر جذاب است. ما امروزه در جهانی به سر می‌بریم که نامه نوشتن و یا یادداشت‌های روزانه تهیه کردن جایی ندارد. ما امروز در دنیای ارتباطات به سر می‌بریم و وسایلی وجود دارد که ما را از نامه نوشتن به یکدیگر بی‌نیاز می‌کند، با وجود این ما همچنان با شیوهٔ نامه‌نگاری احساس مؤانست و همدلی می‌کنیم. در واقع در شیوهٔ مراسله‌ای و یادداشت‌های روزانه، با نوعی راست‌نمایی مواجهیم و شاید همین امر سبب شده است به این شیوه توجه ویژه داشته باشیم و همچنان برای ما جذاب باشد.

فکر می‌کنم آلبادسس پدس خیلی به جا از این شیوه استفاده می‌کند. چنان که گفتم اکثر شخصیت‌های آثار آلبادسس پدس میان‌سال هستند. شخص میان‌سال به دلایلی که ذکر شد، همواره میل به مرور گذشتهٔ خودش دارد. در عذاب وجدان و در دفترچهٔ ممنوع زن‌ها با نوشتن خاطرات روزانه و نامه نوشتن به یکدیگر، به نوعی عملکرد و گذشتهٔ خود را مرور می‌کنند. این شیوهٔ روایت با فضایی که شخصیت‌ها در آن ساخته می‌شوند، با سن و سال شخصیت‌ها و با مضامینی که بیان می‌شود همخوانی دارد. شاید بتوان گفت، این شیوهٔ روایت، این شکل و این فرم، نوعی شکل و فرم محافظه‌کارانه است و به نظر می‌رسد چنین شیوه‌ای برای بیان وضعیت بحرانی میان‌سال‌ها مناسب است.

در دفترچه ممنوع زنی میان‌سال با نوشتن یادداشت‌های روزانه به تحلیل خود می‌نشیند. او

می‌نویسد چون تنهاست، چون خود مخاطب خویشتر است و یک عمر فداکاری کرده یا دست کم تصور می‌کند فداکاری کرده است، ولی حالا در میان‌سال‌ها متوجه می‌شود که این فداکاری بی‌بهره بوده کسی قدر زحمتش را نمی‌داند، کسی نیازهای او را درک نمی‌کند، و کسی پی به تنهایی او نمی‌برد.

من وقتی این کتاب را خواندم، به همهٔ دوستانم توصیه کردم کتاب را بخوانند. علت این توصیه این نبود که این اثر از جهت ادبی و فرم یک اثر ممتاز بود، ته علت این بود که این زن به شکل عجیبی آینده‌ای بود که ما زنان شرقی و میان‌سال، خودمان را در آن می‌دیدیم. ما با فهم جهانی که او در آن می‌زیست، در واقع خود را بهتر می‌فهمیدیم. در عذاب وجدان نیز زن‌ها با نوشتن نامه به یکدیگر گذشتهٔ خود را مرور می‌کنند و اتفاقاً با مرور این گذشته است که آینده‌شان را می‌سازند. فرانچسکا در می‌یابد که باید از زندگی ساکن خود بگریزد و به عشق پناه ببرد و ایزابلا در می‌یابد که باید تقاص تزویر و ریای خود را پس بدهد، به همین دلیل هم خودکشی می‌کند.

در آثار آلبادسس پدس زن‌ها شخصیت‌های محوری و مرکزی هستند، مردها تنها در کنار زن‌ها حضور دارند، البته این به معنای این نیست که جهان در بینش آلبادسس پدس ساخته زن‌هاست، نه، زن‌ها جهانی را که دنیای مردسالار برای آنها ساخته است، به هم می‌ریزند، مورد کنکاش قرار می‌دهند، و سعی می‌کنند جهانی مطابق سرشت خود پی بریزند. البته باید به خاطر داشت که حضور زن‌ها در هر اثر هنری به معنای حضور زندگی و زایش در آن اثر است، هر جا زنان غایب باشند، زندگی هم غایب است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی



من فکر می‌کنم یکی از دلایل جذابیت آثار آلبادسس پدس همین حضور پررنگ و پر قدرت زنان است. در آثار این نویسنده زن‌ها با اضطراب‌هایشان، پریشانی‌هایشان، عشق‌هایشان و تنهایی‌هایشان حضور دارند و همین حضور همه جانبه است که زندگی را در این آثار به نمایش می‌گذارد.

■ **فرزانه:** همان طور که می‌دانید داریوفو نوبل را برای ادبیات برد منتها نوبل خیلی خاصی بود، به خاطر این که اصطلاحاً به او دلک می‌گفتند - یک نوع خاصی حرف می‌زند و مزاح می‌کند به خصوص با همسرش که در کارهایش همراه اوست و همچنین با پسرش - این نوبل را به خاطر ادبیات شفاهی به او دادند. فکر می‌کنم که خانم سلیمانی به قدری زیبا حرف می‌زند و به قدری قشنگ این کتاب‌ها را خوانده‌اند و فهمیده‌اند که امیدوارم سال دیگر این نوبل را به ایشان بدهند.

□ **حسینی:** دلدا و ددس پدس از نویسندگان تثبیت شده در ایتالیا هستند. آقای فرزانه چرا از جوان‌ترها و ادبیات امروز ایتالیا کتابی را ترجمه نمی‌کنید؟

■ **فرزانه:** ادبیات امروز (منظور من از سی سال پیش تا الان است) در ایتالیا بسیار بد است که البته این مختص ایتالیا نیست و وضع در تمامی اروپا این‌گونه است. در نتیجه یک نویسنده نیست که شما اسم نویسنده و یا اسم کتاب او به یادتان بماند، چه برسد به این که کتابش را بخوانید. فقط یک نویسنده‌ای ده سال است که در ایتالیا مشغول تألیف شده که خانمی روزنامه‌نگار است و کتابی در سال حدود ۹۳ یا ۹۴ نوشته به اسم خانواده‌ای. محترم که کتاب فوق‌العاده خوبی

است و امکان دارد تا سال دیگر من آن را ترجمه کنم. اما نویسندگان دیگرشان چه مرد چه زن اصلاً خوب نیستند و کتاب‌هایشان غیرقابل خواندن است.

□ **محمدخانی:** علت چیست، چرا ادبیات معاصر ایتالیا به این صورت درآمده است؟

■ **فرزانه:** نویسندگان ایتالیایی در اوایل قرن تا سال ۱۹۶۰ آن قدر خوب بودند که الان هر اثری که نوشته شود فقط تقلید از همان دوره است. از زمانی که Newage روی کار آمده ادبیات خراب شده و خیلی نادر است که نویسنده خیلی خوبی در اروپا و حتی آمریکا پیدا بشود.

□ **سلیمانی:** من صحبت خاصی ندارم فقط می‌خواستم، این سؤال را مطرح کنم که آیا این عذاب وجدانی را که در آثار آلبادسس پدس می‌بینیم و مختص نسل جنگ و بعد از جنگ است، آیا در نسل‌های بعدی هم می‌توانیم ببینیم، یعنی آیا این وضعیت تاریخی خاص بعد از جنگ است که وجدان آدم‌ها را تکان می‌دهد و آیا به این دلیل ما با این آثار احساس همدلی می‌کنیم.

■ **فرزانه:** تمام حرف‌های شما خیلی درست و فوق‌العاده بود، ولی یک مسئله را نباید فراموش کرد که در ایتالیا که رومن کاتولیک هستند هرگز طلاق وجود نداشته و الان ده سال است که طی فراندومی طلاق صورت می‌گیرد، آن هم باید ابتدا تقاضای متارکه بکنند، بعد سه سال صبر کنند تا طلاق جاری بشود، در نتیجه وقتی طلاق وجود ندارد طبعاً زن و شوهرها همانند کارهای گراتزیا دلدا همدیگر را می‌کشند و خفه می‌کنند و یا مثل کاراکترهای آلبادسس پدس دچار عذاب وجدان می‌شوند و یا از همسرشان می‌ترسند.

## سنت روشنفکری در غرب

### بیرونوفسکی و مازلیش

#### مترجم: لیلا سازگار

کتاب سنت روشنفکری در غرب را دو تن نوشته‌اند که یکی از آنان تاریخ‌نویسی روشنفکر است با احاطه کامل بر ادبیات و فلسفه (بیرونوفسکی که با عروج اسنان او آشنایم) و دیگری ریاضیدانی علاقه‌مند به فلسفه علم و ادبیات (مازلیش): در نتیجه تفسیر این دو نفر از سیر اندیشه‌ها عمیق‌تر از آنی است که نویسندگانی واحد و مورخی معمولی می‌تواند به دست دهد. آنان سیر تکامل اندیشه‌ها را از دورهٔ رنسانس تا آغاز سدهٔ نوزدهم پی گرفته‌اند و تاریخ تفکر غرب را به گسترده‌ترین معنایش دنبال کرده‌اند، یعنی فقط به رشته‌ای خاص مثل سیاست یا فلسفه نپرداخته‌اند، بلکه با توجه به بستر تاریخی، اقتصادی و علمی بروز اندیشه‌ها، کنش و واکنش رخدادهای تاریخی و اندیشه‌ها را بررسی کرده‌اند و در این میان از نقش اختراعات فنی و نوآوری‌های علمی و تأثیرشان بر سیر تفکر و تحولات آن غافل نمانده‌اند. نویسندگان این کتاب کوشیده‌اند اندیشه‌های این چهار سده را به شکل مجموعه‌ای از عقاید پویا و در حال تحول به ما عرضه کنند.

بیرونوفسکی و مازلیش به منظور یازم‌نمودن کلیت اندیشه‌های این چهار سده، آن دوره را به سه بخش تقسیم کرده‌اند. نخستین بخش را «دنیای رویه توسعه» نامیده‌اند. «این بخش از لئوناردو در ایتالیای سدهٔ پانزدهم آغاز و به اوج شکوفایی دیر هنگام عصر الیزابت در انگلستان می‌انجامد. پس این دوره، رنسانس، دورهٔ اصلاح دینی و ظهور علم و صنعت را دربر می‌گیرد.» بخش بعدی این تاریخ را «عصر مخالفت منطقی» نام نهاده‌اند و از نخستین انقلاب مهم در دنیا یعنی مقاومت در برابر چارلز اول آغاز می‌شود و تا حدود ۱۷۶۰ ادامه می‌یابد. در این بخش جنبش ابراز مخالفت شدید پیرایشگران و سپس گروه‌های مخالف کلیسای رسمی بررسی شده است.

سومین بخش از دورهٔ مورد نظر «انقلاب‌های بزرگ» نام گرفته است. در این بخش نویسندگان به انقلاب صنعتی و جزئیات آن توجه کرده‌اند، «زیرا آن دسته از اندیشه‌های مهم اجتماعی و اقتصادی که بر افکار ما اثر گذاشته‌اند - مثل اندیشه‌های آدام اسمیت و جرمی بنتم - در آن انقلاب ریشه دارند.»

خلاصه در سنت روشنفکری در غرب می‌خوانیم که غرب برای رسیدن به آزادی چه راهی را پیموده است، و کدام اندیشه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و علمی بستر این سنت آزادیخواهی را فراهم آورده‌اند. مترجم برای هر یک از مداخل فهرست اعلام شرح کوتاهی نوشته است که زمینهٔ ذهنی لازم را برای خوانندهٔ ناآشنا با برخی از نام‌ها یا رخدادهای فراهم می‌آورد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات  
رتال جامع علوم انسانی

